

از خاقانی ترساییه سرا تا خلیل الحاوی مسیح گرا (بررسی تطبیقی آیین مسیحیت در اشعار و افکار دو شاعر)

حمیدرضا زهره ای^۱، نصرت اله احمدی فرد^۲

^۱ استادیار گروه ادبیات عرب، دانشکده ادبیات، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم آباد، لرستان، ایران
^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم آباد، لرستان، ایران

چکیده

خاقانی یکی از بهترین شاعران ایرانی است که اشعار فاخر و علمی او به لحاظ مضمون شهره عام و خاص است. اشعاری شورانگیز، بدیع و قابل تحسین که از او یک شاعر دیر آشنا ساخته است. آشنایی خاقانی با علوم زمان خود رنگ و بویی خاص به اشعارش داده است. خاقانی گذشته از آشنایی کامل با قرآن مجید، بصورتی تمام و کامل در خصوص مسیح و مریم مقدس و مسیحیت سخن می گوید. ارتباطی بین خاقانی و مسیحیان سبب دریافت اطلاعات فراوان و به سبب این دانسته ها و دست مایه ها بیش از دیگران به آیین مسیحیت پرداخته و این زمینه ای مساعد شد تا بصورت تطبیقی اشعارش با سروده های شاعر معاصر عرب خلیل الحاوی بررسی شود. خلیل الحاوی یکی از شاعران پیشرو و اگزیستانسیالیستی عرب زبان است که با توجه به تحصیلاتش در رشته فلسفه اشعار پرشور و تاثیرگذاری سروده است. الحاوی فیلسوف توجه ویژه ای به آیین مسیحیت داشته و مسیح را در ذهن و اشعارش قهرمان و اسطوره می داند و در اشعارش با رمز آن را بخوبی نشان می دهد و سراسر عمرش در شخصیت مسیح تعمق کرده و با تفکرات بدیع در خصوص مسیح شاعری کرده است. در این مقاله - نگارنده - با گواه گرفتن از اشعار این شاعران آیین مسیحیت را از نگاه این دو بررسییده و وجوه افتراق و اشتراک این دو شاعر را به تحریر درآورده است.

واژه‌های کلیدی: خلیل الحاوی، خاقانی شروانی، ادبیات، دین و مسیحیت.

۱- مقدمه

شعر فارغ از توصیف و تصویر، سخنی عادی است، زیبایی و تأثیرگذاری اشعار، مرهون تصاویر و توصیفات است که از تخیل شاعران نشأت می‌گیرد؛ اما تصویرسازی‌های بدیع و جدید از مضامین و تصاویر مشترک در میان شعرای فارسی زبان است. خاقانی نیز در شمار آن گروه از شاعران است که به این امر توجه بسیار داشته است. «خاقانی یکی از موفق‌ترین شاعرانی است که به آفاق بکر و پر از رمز و راز سخن پارسی گام نهاده و از آن گستره پر از ابهام الفاظ و معانی، با شایستگی کامل عبور کرده و در شمار بزرگان زبان فارسی جای گرفته است لذا گرچه وسعت تخیل و ترکیب، نازک خیالی‌های بی‌نظیر، اندیشه‌های صوفیانه، قدرت ردیف پردازی و سیطره خاقانی به علوم گوناگون و مظاهر طبیعت و تأثیرات گوناگون آن بر اذهان و فرهنگ رفتاری مردم مورد توجه بسیار است.» (سجادی، ۱۳۷۷: ص ۱۵) اما در میان این همه مضمون شورانگیز محقق به نماد و اسطوره و دین پرداخته است تا در قیاس این مقاله تطبیقی با شاعری پرشور و عرب زبان به نام خلیل الحاوی وجوه افتراق و اشتراک آن برسیده آید.

از طرفی دیگر در بیشتر دفترهای شعری خلیل الحاوی نماد، اسطوره و دین مسحیت حضوری گسترده و تأثیر گذار دارد، هرچند این شاعر پیشرو که رگه های شعری اگزیستانسیالیستی او وی را به عنوان یکی از سرآمدان شعر معاصر عرب مطرح می کند، مضامین دیگری همچون زمین و آتش و مرگ و رستاخیز تولد دوباره و جهان مردگان پیوندی قوی دارد. الحاوی شاعری است پر احساس و شورانگیز که درس آموخته فلسفه است و نگاه فلسفی در سراسر اشعار او موج می زند که گاه او را به ملی گرایی می کشاند و گاه با نازک دلی از سیاست کناره می گیرد و در هیبتی دیگر باز می گردد. امروزه با بررسی عمیق افکار او می توان گفت حاوی شاعر و اندیشمندی است که به آرامی با درک عمق شکست و احساس فاجعه ملموس در میهن عربی و نیز متأثر از گرایش های وجود گرایانه اشعارش را از بلندای امید و آرزو به دره دهشتناک مرگ و نیستی روانه کرده است. «حاوی در پی شرایط نابهنجار سرزمین عرب، در آرزوی رستاخیز به سر می برد. رستاخیزی عظیم که حیات بهتری را برای ملت عرب به ارمغان آورد. او با زنده کردن فرهنگ ایثار و از خود گذشتگی، راه رسیدن به این تحول و دگرگونی را در نزد همگان، روشن تر جلوه داده است. از مضامین بارز شهر حاوی پرداختن به مسیح (ع) است. مسیح (ع) در شعر او، جلوه گاهی از جانبازی و فداکاری باشکوهی است که حیات مجدد را به مردم محروم و ستمدیده هدیه می دهد. مسیح (ع) در نزد این شاعر، در کنار تموز، اسطوره رستاخیز، قرار می گیرد و با آن در می آمیزد. با معانی والایش یکی می شود و وجودی یگانه می یابد؛ آنچنان که گویی مسیح (ع)، خود تموز است که در قالبی متفاوت ظاهر شده است.» (رضوان و مولودی، ۱۳۹۲: ص ۱)

۲- تعریف مسأله

پرداختن به مضامین شعری در حوزه ادبیات یکی از حوزه اختصاصی زبان و ادبیات است و اگر این موضوع به صورت تطبیقی در زبان و ادبیات فارسی و عربی بررسی گردد ظرافت های خاص خود را دارد. اگر خوب به درون مایه شعری شاعران نگریسته شود خواهیم دید که بدون توجه به زمان و مکان و عصر و دوره شاعرانی با فاصله زمانی فراوان از هم دارای مضامین مشترکی در سروده هایشان هستند. شاعران و نویسندگان معاصر عربی و ایرانی، از مضامین فراوانی در آثار خود بسیار یاد کرده اند و گاهی در حوزه های مختلف وجوه افتراق و اشتراک زیادی دارند. آیین مسیحیت با قرابت های بسیاری که با آیین مهری دارد برای شاعران ایرانی نا آشنا و مهجور نیست. «مسیحیت در ادبیات فارسی، با اساطیر و رمز و رازهای بسیاری آمیخته است. مسیح منجی که مژده آمدنش و انفاس خوشش زنده کن جان های فرسوده است و یا عیسیایی در جمع یاران دوازده گانه اش که نماد شهادت و عصمت و تبرک بوده است. بسیاری از لغات و اصطلاحات خاص آیین او در نظم و نثر فارسی و اقوال و نوشته های صوفیه، بر سبیل تمثیل و مجاز و برای بیان منظوره های عرفانی و چه بسا مقاصد سیاسی و حکمی در ترتیبی از رندی به کار رفته اند. خاقانی بعنوان شاعری که در قفقاز می زیسته نیز طبیعتاً به خاطر همسایگی و هم نشینی با مسیحیان آشنایی بهتری از

فرهنگ و آداب مسیحی داشته‌است خاصه این که خاقانی چون مادری مسیحی داشته، آشنایی و به طبع اشاراتش به دقایق فرهنگ عیسوی راهگشا تر و مطلوب تر است.» (آریان، ۱۳۷۸: ص ۸۹)

با توجه به مطالب ذکر شده، دو سؤال اساسی مطرح می‌شود:

۱- آیین مسیحیت و مسیح در سروده های خلیل الحاوی، با اشعار خاقانی شروانی شاعر صاحب سبک ایرانی چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟ ۲- اصطلاحات دینی در شعر این شاعران، چگونه به کار گرفته شده است؟

۳- روش انجام پژوهش و پیشینه تحقیق

در این پژوهش سعی شده است که مضامین دینی و اصطلاحات مربوط به این حوزه ی شعری از دید خلیل الحاوی و خاقانی شروانی با استناد به دیوان اشعار آنان مورد بررسی قرار گیرد و وجوه افتراق و اشتراک آنها واکاوی شود. روش تحقیق، روش کتابخانه‌ای و توصیفی- تحلیلی است و در این تحقیق، از طریق گردآوری منابع و اطلاعات و همچنین تحلیل آن‌ها، نتایج کسب شده مورد تحلیل قرار می‌گیرد. از جمله پژوهش‌هایی که به شخصیت مسیح (ع) و تموز در شعر خلیل حاوی پرداخته‌اند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: کتاب «مع خلیل حاوی فی مسیره حیاته و شعره، ایلیا الحاوی» که از زندگی و شعر خلیل حاوی سخن گفته است. کتاب «الأسطورة فی الشعر العربی المعاصر، یوسف حلاوی» هم در مورد برخی مضامین شعری حاوی نکاتی را بیان کرده است؛ اما در ایران، پژوهش مستقلی به صورت تطبیقی در خصوص مضامین شعری و در این زمینه انجام نگرفته و تنها خانم نجمه رجائی در قسمت‌هایی از کتاب «اسطوره‌های رهایی» به بررسی اسطوره تموز و نیز شخصیت مسیح (ع) در شعر ادونیس و سیاب به عنوان دو تن از شاعران تموزی پرداخته است. پژوهشنامه خاقانی نیز با استناد به آثار بزرگانی چون میرجلال الدین کزازی، سید ضیا الدین سجادی، عباس ماهیار، شفیع کدکنی و دیگر بزرگان استفاده شده است. هرچند آثار فراوانی در خصوص اشعار خاقانی شروانی به رشته تحریر درآمده است اما در خصوص موضوع پیش روی هیچ پژوهش مستقلی انجام نگرفته است جز مقاله بسیار کوتاه از ترحم امیری امرایی در باب دین مسیحیت در دیوان خاقانی که در شماره ۲۷۵ کیهان فرهنگی سال ۱۳۸۶ چاپ شده است.

۴- خلیل الحاوی و فلسفه شعری

خلیل حاوی یکی از شاعران تموزی، در سال ۱۹۱۹ میلادی، در روستای «الهُوَّیَّة»، واقع در کوه «الدرروز» به دنیا آمد. (جحا، ۱۹۹۹: ص ۲۱۷) در آغاز او در مدارس مسیحی لبنان تحصیل می‌کرد اما به دلیل سخت گیری های مذهبی آن را رها کرد. «الحاوی در پانزده سالگی به حزب ملی گرای سوریه پیوست و سپس برای ادامه تحصیل به کالج آمریکایی بیروت رفت و در همین دوران به سرودن شعر فصیح روی آورد و سروده‌هایش را در نشریات ادبی آن روز لبنان چاپ کرد.» (ایلیا حاوی، ۱۹۸۶: ص ۲۳۱) او علاوه بر تحصیلاتش در زمینه فلسفه و تسلطش بر ادبیات انگلیسی و عربی و اندیشه عربی، برای خود فرهنگ گسترده‌ای را صورت داده بود که ایجاد چنین فرهنگی در نزد شاعری عرب، نادر و غریب می‌نمود. (همان: ص ۲۱۸) خلیل حاوی که سری پرشور داشت به دلیل اختلاف نظر با رییس حزب ملی گرای سوریه از آن کناره گرفت و برای ادامه تحصیل به دانشگاه کمبریج انگلیس رفت و در رشته فلسفه دکتری گرفت و سپس به لبنان برگشت و در دانشگاه آمریکایی بیروت به عنوان استاد نقد ادبی مشغول کار شد. «درون مایه شعر او فلسفی است و به دغدغه‌های انسان معاصر می‌پردازد.» (الضواوی، ۱۳۸۴، ش: ۸). «زمینه اسطوره‌ای شعر او را اساطیر مسیحیت می‌سازد و او مدعی است که انتخاب اساطیر مسیحیت، نه از سر دل‌بستگی مذهبی بلکه به سبب جهانی بودن این اساطیر است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ص ۱۴۷). حاوی در ششم ژوئن ۱۹۸۲ میلادی در خانه‌اش، در بیروت، با شلیک گلوله از تفنگی شکاری و به انگیزه اعتراض به تجاوز اسرائیل به وطنش و آلوده کردن سرزمینش، دست به خودکشی زد (جحا، ۱۹۹۹: ص ۲۲۷). دکتر شفیع کدکنی در کتاب شعر معاصر عرب می‌گوید: «خلیل

الحاوی توانسته است یکی از والاترین پایگاهها را در شعر معاصر عرب بدست بیاورد. او یکی از سه چهار شاعر مسلم و مورد قبول تمام جناح های چپ و راست است و شعرش از سمبولیسم عمیق و هوشیارانه ای برخوردار است. زبان شعرش بسیار ورزیده و در عین حال نوآیین است و به اعتبار تصاویر شعری چندان مبهم و نامفهوم نمانده است، اگر چه از لحاظ پرداختن به اسطوره ها غالباً شعرش در یکبار خواندن فهمیده نمی شود. «شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ص ۱۴۷)

۵- خاقانی و مضامین شعری:

افضل الدین ابراهیم بن علی خاقانی حقایقی یکی از بزرگترین شاعران ایران است که رقیب انوری در قصیده سرایی می باشد. پدرش به شغل درودگری مشغول بود که خاقانی بارها در اشعار خود به درودگری پدرش اشاره کرده است و مادرش از مسیحیانی بوده که اسلام آورده و مسلمان شده است. عموی او کافی الدین عمر بن عثمان مردی طبیب و فیلسوف بود که خاقانی تا سن ۲۵ سالگی تحت نظر او بود که بارها او از عمویش به نیکی یاد کرده است. بعد از اینکه او علوم ادبی و حکمی را نزد عمویش فرا گرفت به خدمت ابوالعلاء گنجوی که در زمان خود شاعر بزرگی بوده رسید و به فراگیری فنون شاعری پرداخت.

قصیده های او و سایر اشعارش از شیوایی و فصاحت و تعبیرات و کنایه های بسیار ظریف و مشکل برخوردار است که برای فهم آن به تفسیر مشروح نیازمند است. خاقانی به علت اینکه در اغلب علوم و اطلاعات زمان خود احاطه داشته توانسته است مضامین علمی خاصی در شعر ایجاد کند که قبل از او، این روش در شعر سابقه نداشته و همچنین او در شعر فارسی از کلمات و لغات عربی بسیاری استفاده کرد که تمام اینها سبب شده که در ظاهر فهم اشعارش مشکل شود. «او شاعری بسیار حساس و زود رنج بوده که حوادث و وقایع روزگار، وی را سخت تحت تأثیر قرار می داد تا آنجا که در تمام قصایدش از بی وفایی مردم و بد روزگار شکوه می کند چون او هم رنج زندان و هم ماتم از دست دادن عزیزان خود را دیده و همین امر باعث شده که او مراثی را بسراید که اشعار مراثی او واقعاً ساده و از دل بر آمده و نشان دهنده احساسات درونی او می باشد.» (سجادی، ۱۳۷۳: ص ۱۷)

۶- اختصاصات شعری خاقانی

درک برخی مفاهیم و مضامین ابیات این شاعر بزرگ تا حدی برای فهم عامه مردم عصر خویش و نسل های بعدی دشوار بوده، به جهت اینکه خاقانی زبان تخصصی در علوم مختلف را در حوزه ادبیات بکار برده، و این شیوه سرایش شعر، کمتر مرسوم نزد شاعران بوده و نوعی سنت شکنی در حوزه شعر پارسی نموده، وسیعی نموده دامنه شعر را گسترده نماید، اما این گستردگی علوم و پراکندگی کلمات می تواند به شیوایی و انسجام شعر لطمه وارد سازد، لذا او علیرغم مهارتهای کلامی و سیطره بسیار قوی که در علوم زمانه دارد، به سختی می تواند با مخاطبین عامه خود ارتباط برقرار کند، به نظر می رسد، علاوه بر دشواری لغات و پیچیدگی معنا، گاهی موسیقی کلمات نیز، یعنی آن آهنگی که در هر واژه نهفته است، بخوبی شنیده نمی شود و حتی مخاطب عامه او در خواندن شعرش در فراز و فرودها دچار تردید می شود و شعر او را گاهی خشک و سخت می پندارد و آن حلاوت در شعرش کمتر مشاهده می شود، و این امر باعث شده شیوایی شعرش عامه پسند نباشد، معمولاً شاعران علاوه بر ظاهر و باطن شعر به موسیقی ابیات و اشعار توجه می کنند و این موسیقی واژگان است که بر طراوت و تازگی و نشاط شعر و فراز و فرود های کلمات می افزاید. «ایهام و تناسب دو صنعت بارزی است که در شعر خاقانی به چشم می خورد. زبان خاقانی زبان شعر است. او همه چیز را به شعر آورده، هر چه اندیشیده و دیده و شنیده، با شعر بیان کرده است.» (ماهیار، ۱۳۷۶: ص ۲۳) در خصوص اشعار خاقانی بایستی گفت، درک برخی مفاهیم و مضامین ابیات این شاعر بزرگ تا حدی برای درک عامه مردم عصر خویش و نسل های بعدی دشوار بوده، به جهت اینکه خاقانی زبان تخصصی در علوم مختلف

را در حوزه ادبیات بکار برده و این شیوه سرایش کمتر مرسوم نزد شاعران بوده و او نوعی سنت شکنی در حوزه شعر پارسی نموده و سعی نموده دامنه شعر را گسترده نماید.

اگر به مجموعه اشعار خاقانی در غزل، قصیده، رباعی، قطعه، ترکیب بند، ترجیع بند نگاه کنیم از نظر کمیت تعداد ابیات او قابل تحسین است. نگاه خاقانی ابتدا به لفظ و ظاهر شعر بوده و سپس به باطن و مفهوم است لذا در ابیات خود سعی نموده مهارت های خاصی که در سایر علوم زمانه خویش داشته از جمله: فلسفه، طب، الهیات، زبان عربی، عرفان، ادیان و نجوم را به نوعی در شعرش بکارگیرد. استاد بدیع الزمان فروانفر که از اساتید بزرگ در عصر معاصر است، در مقام ومنزلت خاقانی می گوید «می توان گفت که بسیاری اطلاع و احاطه خاقانی بر لغات عربی و فارسی و اصطلاحات فلاسفه و اطبا و دقت ادبی او در ترکیب الفاظ سبب پوشیدگی آرا و افکار ساده وی گردیده، چندان که گمان می رود مضامین ابیاتش نیز سراسر پیچیده و فکر او از حد طبیعی بیرون است و این خیال اگر هم در قسمتی از ابیات او با واقع مطابقت کند ولی در بسیاری از آن با حقیقت سازگار نیاید» (فروانفر، ۱۳۷۵: ص ۵۵)

۷- مسیحیت در شعر خاقانی

شاید هر کسی با تورق در زندگی خاقانی بدانند چرا او این قدر در خصوص مسیح و حضرت مریم سخن گفته است. «بزرگترین دلیل این آشنایی و اشعار مسیحی بودن مادر خاقانی است تا قبل از ازدواج با پدر خاقانی و دلیل دیگر ارتباط با شخصیت های مسیحی می تواند باشد؛ هرچند باید به داستان مسیح و حضرت مریم در قرآن و همچنین سفرهای زیاد خاقانی به مناطق مسیحی نیز اشاره نمود.» (امیری امرایی، ش ۲۷۵: ص ۴۸) خاقانی با دیده تکریم و احترام، تواضع وادب همواره بر مادر خویش می نگریسته، و همیشه او را با بهترین القاب یاد نموده، ودعای خیر مادرش نیز همیشه بدرقه راه او بوده، و الحق به واسطه این دعای خیر مادرش، گرچه خاقانی سختی ها و رنج های فراوانی در طول زندگی دیده، و تحمل نموده، اما نام و آوازه خاقانی از گزند فراموشی زمانه محفوظ مانده است. در سروده های خاقانی شروانی، این شاعر بزرگ قرن ششم، «مسیح ازهر دو منظر مورد توجه قرار گرفته است؛ یکی از نگاه مسیحیان و بر اساس باورها و دریافت های پیروان مسیح و دیگر نگاهی که از قرآن، تفاسیر و منابع اسلامی در باب مسیح متأثر است. هیچ کس چون او نتوانسته روایت دقیقی در باب آیین مسیح، اعیاد، مراسم و آداب و رسوم مربوط به مسیحیان را ارائه کند. قصیده معروف "ترساییه" از خاقانی سرشار است از اشارات مسیحی؛ و حتی خیلی وقت ها بدون دانستن این فرهنگ نمی توان معانی پیچیده و حکمی خاقانی را درک کرد.» (آریان، ۱۳۷۸: ص ۸۹) شعری که با این مطلع شروع می شود:

فلک کژ رو تر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا (ماهیار، ۱۳۷۶: ص ۵۱)

و در ادامه ادعا می کند:

کنم تفسیر سریانی ز انجیل بخوانم از خط عبری معما (همان: ص ۵۳)

به اینها می توان داد و ستد تجاری بین پیروان دو مذهب و همچنین آمیخته شدن عیسویت و غرب یا فرنگ را نیز اضافه کرد. اروپای امروزی در آن زمان مظهر مسیحیت است؛ کسانی که درباره تصوف اسلامی تحقیق می کرده اند، اعتقاد داشته اند که بسیاری از آداب و سنن صوفیه مثل عزلت و سیاحت و فقر و ریاضت و تجرد و دریوزگی و امثال اینها، همه متأثر از ریاضت و رهبانیت عیسوی است. از جمله کسانی که با دم عیسی حیات دوباره یافته اند، العازر از همه در ادبیات فارسی معروف تر است. در نزد صوفیه ترسایی و شخص عیسی مسیح گاه رمز تجرید و تجرد در سلوک و همچنان شیوه زیستن زاهدانه و پرهیزکارانه نیز بوده است. بجز این داستان های در گهواره سخن گفتن واز دریا گذشتن و سفره آسمانی پهن شدن و شام آخر و بر صلیب شدن عیسی که به تبع مسلمانی با انکار همراه بوده است، همه از رمزهای مکرر ادب فارسی به شمار می آیند.

قصیده های خاقانی و سایر اشعارش از شیوایی و فصاحت و تعبیرات و کنایه های بسیار ظریف و مشکل برخوردار است. او به علت اینکه در اغلب علوم و اطلاعات زمان خود احاطه داشته توانسته است مضامین علمی خاصی در شعر ایجاد کند که قبل از او، این روش در شعر سابقه نداشته و همچنین او در شعر فارسی از کلمات و لغات عربی بسیاری استفاده کرد که تمام اینها سبب شده که در ظاهر فهم اشعارش مشکل شود. هرمان اته می گوید: «اشعار خاقانی نمونه شناسایی جهان و انسان و معرفت به رموز قلب و سخن سنجی است.» (اته، ۱۳۵۶: ص ۱۱۴) خاقانی در پنج قصیده حبسیه خود از رنج و تعب زندان حکایت و شکایت می کند. یکی از این قصاید، قصیده مسیحیت یا ترساییه است که ممدوح او طبق تحقیق انجام گرفته، کمینوس شاهزاده مسیحی بوده و خاقانی ممدوح را واسطه قرار داده و از او خواسته که آزادیش را از شاه شروان بگیرد.

۸- مسیح و حضرت مریم در نگاه خاقانی:

مسیح در ادب فارسی پیامبری مورد توجه و محبت بوده است. درباره داستان باردار شدن حضرت مریم خاقانی به سوره مبارکه مریم بالاخص آیات ۱۸ تا ۲۲ سوره توجه داشته است و با استناد به این آیات، ظهور جبرئیل را بر مریم به صورت آدمی گفته‌اند. در آیه ۱۸ این سوره می‌فرماید: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (یعنی: پس به سویش (مریم) روح خود را (جبرئیل) فرستادیم. پس عیناً به او چون بشری نشان داده شد) در آیات ۱۹ تا ۲۱ می‌فرماید: روح به مریم می‌گوید که آدم تا تو را پسری ببخشم و مریم می‌گوید: چگونه؟ حال آنکه مرا تاکنون بشری لمس نکرده است و روح می‌گوید که پروردگار فرموده است که این امر برای من آسان است و سپس در آیه ۲۲ می‌فرماید: «فَحَمَلَتْهُ...» یعنی پس از او باردار شد. برخی نیز داستان پیدایش مسیح را به سبب عطسه حضرت آدم دانسته‌اند و گفته‌اند که وقتی خداوند در گل آدم، روحی از خود دمید، آدم عطسه‌ای کرد و جبرئیل آن عطسه را در شیشه نگهداری کرد تا زمانی که آن باد را در آستین مریم دمید و عیسی به سبب آن عطسه آدم به وجود آمد:

عطسه او آدم است، عطسه آدم مسیح اینت خلف کز شرف عطسه او بود باب (سجادی، ۱۳۷۷: ص ۵۰)

البته به نظر می‌رسد این عطسه نمادی از زایش مسیح است، نه اینکه عطسه به معنای حقیقی و رایج آن باشد. یا بعضی معتقدند که جبرئیل در جیب مریم دمید و آن دم است که سبب آبستن او شد.

علاوه بر این، موضوعات دیگری نیز در داستان تولد عیسی مورد توجه شاعران بوده که برای نمونه می‌توان به سرزنش‌ها و طعنه‌های یهودیانی اشاره کرد که مریم را زناکار دانسته و به عیسی حرام زاده می‌گفتند؛ در مقابل نصاری‌یی که مسیح را پسر خدا یا «ابن الله» می‌خواندند:

گرچه مسیح را حذر است از دم یهود از گفته نصاری هم می کند حذر

طعن حرامزادگی ارچه بد است، بد اما خجالت دم ابن الهی بتر (سجادی، ۱۳۷۷: ص ۲۱۹)

و یا روزه سکوتی که مریم در برابر این تهمت‌ها و طعنه‌ها اختیار می‌کند:

روزه کردم نذر چون مریم که هم مریم صفاست خاطر روح القدس پیوند عیسی زای من (همان: ص ۲۲۳)

به عنوان مثال برای اینکه خاقانی بکر بودن معانی شعری‌اش را به رخ خواننده یا شنونده برساند و به مفاخره بپردازد، به تن این مفهوم، لباسی از جنس داستان می‌پوشاند:

هر دم مرا به عیسی تازه است حامله ز آن هر دمی چو مریم عذرا برآورم

زین روی چون کرامت مریم به باغ عمر از نخل خشک خوشه خرما برآورم (همان: ص ۱۹۰)

و اشاره خاقانی به این قسمت از داستان است که مریم برای فرار از طعنه‌ها و تهمت‌ها از شهر بیرون گریخت، در حالی که درد زایمان داشت. به درخت خرما خشکی پناه برد تا اینکه آن درخت خشک، به فرمان خدا سبز و بارور شد و سر فرود آورد و مریم گرسنه از آن خرما خورد. در اشعار خاقانی بارها پاکی و قداست مریم مورد توجه قرار گرفته است. «خاقانی حضرت مریم را بکره می داند و از این موضوع استفاده کرده و اشعار خود را همچون مریم بکر و دست نخورده می داند.» (امیری امرایی، ش ۲۷۵: ص ۴۸) پس این گونه می سراید:

مریم بکر معانی را منم روح القدس عالم روح معالی را منم فرمان روا (سجادی، ۱۳۷۴: ص ۱۷)

و یا این بیات:

زیک نفخه روح عدلش چو مریم عقیم خزان بکر نسیان نماید (همان: ص ۱۳۱)

مریم دوشیزه باغ، نخل رطب بید بن عیسی یک روزه گل، مهد طرب گلستان (همان: ص ۳۳۱)

با این همه به نظر می‌رسد که جان داستان و جاذبه ماجرا، سخن گفتن حضرت عیسی در گهواره است؛ جایی که نوزادی از مظلومیت مادرش دفاع کرده، حقانیت خود را به اثبات می‌رساند. مریم برای اثبات ادعای خود و رهایی از زبان طاعنانی که به مریم نسبت زنا می‌دادند به عیسی اشاره کرد و او شروع به سخن درآمد. خاقانی در خصوص روزه ی سخن گرفتن حضرت مریم چنین می گوید:

روزه کردم نذر چون مریم که هم مریم صفاست/ خاطر روح القدس پیوند عیسی زای من (همان: ص ۳۲۱)

سخن در ماتم است اکنون که من چون مریم از اول/ در گفتن فرو بستم به مرگ عیسی ثانی (همان: ص ۴۱۵)

نتیجه دختر طبعم چو عیسی است که بر پاکی مادر هست گویا (همان: ص ۲۴)

تاریخ شناسان بارها تاکید داشته اند که یکی از «سخت ترین و دردناکترین دوران زندگی مریم دوران بارداری او بود. در این دوران مریم مورد تهمت های تند مردم خاصه یهودیان قرار گرفت. بخ نحوی که زندگی برای او بسیار دشوار بود. او این دوران را فقط به امید تولد یک مصلح بزرگ پشت سر گذاشت» (امیری امرایی: ش ۲۷۵: ص ۴۹) خاقانی با تعبیرات و ترکیبات بدیع و منحصر بفردش سختی های حضرت مریم را این گونه به رشته تصویر کشیده است:

خاطرم مریمی است حامل بکر که دمیش از صفا فرستادی

مریمی کش هزار و یک درد است صد هزارش دوا فرستادی (همان: ص ۹۲۳)

۹- مسیحیت در آثار خلیل الحاوی

از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر شاعران معاصر عرب کاربرد نمادین در اشعار است. خلیل حاوی از جمله شاعران برجسته در زمینه است و توانسته با کاربرد خاص نمادها و رمز های مختلف، ویژگی ممتازی به اشعار خود ببخشد که بر خاسته از تجربه تمدنی و هستی گرایی او بوده است. اگر به درونمایه شعری الحاوی خوب توجه کنیم خواهیم دید که این شاعر فلسفه گرا در هر کدام از شعرهایش مضمونی خاص را پیگیری کرده است.

حاوی در قصیده (البحار و الدرریش) نخستین قصیده دیوان (نهر الرماد) دو نماد مردمی دریانورد و درویش را بکار می‌گیرد و از خلال ویژگیهای خاص فکری و روحی این شخصیتها تلاش میکند تا دیدگاههای فکری خود را بیان نماید. «دریانورد با همان شاعر نماد انسانی است که به دنبال حقیقت می‌گردد به همین دلیل شعر را با همه ی دردها ورنجهایی که دارد آغاز می‌کند تا به حقیقتی که در جستجوی آن است دست یابد. دریا نورد خطرهایی مثل دریازدگی، تاریکی، عذاب راه و... تحمل میکند تا به مقصودش برسد. مقصودش خاور باستانی و جایگاه نیایشها واسطوره هاست.» (ایلیا حاوی، ۱۹۸۴: ص ۲۶۲) الحاوی در سروده هایش به تاریخ و گذشته نگاهی ویژه داشته آنچنانکه در شعر سدوم از لوط پیامبر و قومش می‌گوید. سدوم نام شهر قوم لوط است که به دلیل رواج انحرافات جنسی در آن توسط خدا ویران گشت. حاوی در این قصیده تصویری از شهری را ارائه میدهد که مرگ از گذشته بر آن غلبه کرده است شهری که یاد و خاطره ای در آن وجود ندارد. حتی تغییرات فصول نیز در این شهر صورت نمی‌گیرد. حاوی به عناصر اربعه هم توجه خاصی نشان داده و تلاش کرده تا در استفاده از عناصر طبیعی چون باد و باران و.. از طریق دیدگاه شعوری خود از یک دلالت جدید و خاص استفاده کند که گاهی به شکل نماد رمز است.

در قصیده "النای والریح فی صومعه کیمبردج" به شکل آشکاری به ارائه دهنده نی و باد که جزء عناصر طبیعی به حساب می‌آیند پرداخته است. «نی پیوسته در ادبیات با ناله و خون همراه است و یاد آور خاطرات گذشته میباشد، اما باد به دلیل آنکه رهایی و آزادی را با خود به همراه دارد به گونه ای نماد عصیان و سرکشی محسوب میشود. حاوی نیز در این قصیده تقریباً نی و باد را با همین معانی که در خود دارند بکار گرفته است. حاوی این قصیده را که در زمان تحصیل در دانشگاه کمبریج سروده است با ابراز خستگی و نفرت از درس و دانشگاه وشک و تردید درباره ی ادامه تحصیل و به دست آوردن مدارج عالی آغاز می‌کند.» (ایلیا الحاوی، ۱۹۸۳: ص ۶۰)

آتش عنصریست که حاوی علاقه فراوانی به استفاده از آن در اشعارش دارد. در قصیده "السندباد فی رحله الثامنه" از خداوند می‌پرسد که چرا در روایات نیز دود سرخ رنگ و آتش می‌بیند. بهر حال آتش مفاهیم متعددی را در خود دارد، گاه نماد عذاب جهنم است و گاه نیز حرارت بخش و نوید دهنده ی زندگی است. با نگاهی به قصایدی که حاوی عنصر آتش را در آنها بکار گرفته میتوان دریافت که حاوی از یک سو آتش را طبعاً اسطوره ها و آیین های قدیمی عنصر پاکی دانسته است، و از سوی دیگر از آتش به عنوان نماد احیاء و تولد دوباره برانگیختن استفاده کرده است. وی حتی در این زمینه از آتش در حد اعلا ی آن بعنوان رمزی برای رستاخیز عربی، ملی و تمدنی یاری جسته است. «اسطوره تجسم بلند پروازها و تخیلات ملتهاست و ظاهرش افسانه ایست که از موجودی فوق العاده یا واقعه ای غیر معمول سخن می‌گوید و تفسیری از پدیده ای دینی یا فوق طبیعی ارائه دهد اما در مفهوم فلسفی اسطوره تجسم یکی از مکتب های فلسفی یه حساب می‌آید یا آنکه شیوه ای نمادین میباشد که حقیقت و گمان را با هم جمع می‌کند از آنجا که اسطوره می‌تواند آنچه را که زبان عادی از بیان عاجز است، ترسیم نماید پس در ادبیات توجه بسیاری به آن شده است. حاوی اسطوره را عامل وحدت بین مجردات و محسوسات میدانند و معتقد است که اسطوره دیدگاه جدیدی را الهام مینماید و دیروز را به امروز و فردا پیوند می‌دهد و واقعیت را در رویا و خیال رشد و نمو می‌بخشد.» (رضایی، ش ۱۴۱: ص ۱۴) حاوی در به کارگیری اسطوره تواناست و این امر در قصاید او مشهود است. حاوی در دو قصیده "وجوه السندباد" و "السندباد فی الرحله الثامنه" علاوه بر آنکه این اسطوره کهن را ترسیم کرده، تصویر جدیدی از آن ارائه داده است، در حقیقت سندباد در این دو قصیده انسان معاصر است که تلاش می‌کند تا از تجربه های تاریخی رها گردد و با وجود تعارض میان او و باز دارنده های زمانی و مکانی در فضای گسترده تری حرکت کند. حاوی در قصیده "المجوس فی اروپا" مجوسیانی را به تصویر میکشد که با دیدن ستاره ی میلاد مسیح از شرق به سوی غرب حرکت می‌کنند اما این مجوسیان بر خلاف مجوسیان انجیلی آن ستاره راهنما را گم میکنند و مسیح را نمی‌یابند.

با این پیش درآمد از افکار خلیل حاوی به سراغ اندیشه های او در حوزه آیین مسیحیت می رویم. حاوی رمزهایی چون مسیح، اعزاز، مریم مجدلیه، درخت انگور را بکارمیگیرد. هرچند به نظر میرسد گرایش حاوی به نمادهای انجیلی متأثر از مذهب اوستاما در حقیقت به دلیل جهانی بودن این اساطیر میباشد.

۱۰- وجوه افتراق و اشتراک مسیحیت در شعر خاقانی و حاوی

عیسی مسیح (ع) پیامبری است که روح بزرگش از ملکوت آسمانهاست و گیرایی کلماتش دل‌های مشتاق را تسلیم می‌کند. در آیه ۴۵ سوره آل عمران، صفات نیکوی عیسی (ع) اینگونه بیان می‌شود: «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»، از جمله بشارت‌هایی که به مریم داده شد، درباره صفات پسندیده عیسی بن مریم است. مسیحیان معتقدند که عیسی (ع) پسر خداوند است اما برای دوری از عقوبت مردمش خودخواسته به صلیب کشیده شد. قرآن کریم درباره این اعتقاد مسیحیان چنین می‌فرماید: «و قالت النصراری المسیح ابن الله» (توبه/۳۰) به حکم این آیه مسیحیان گفته‌اند که مسیح (ع) پسر خداوند است؛ اما از دید مسلمانان، مسیح (ع) پیامبر مقدس و معلم بزرگ توحید، اخلاق نیک و روحانیت است. او هرگز به صلیب کشیده نشد. بلکه خداوند او را به نزد خود بالا برد و شخص دیگری که شبیه او بود، به سبب کردار نادرستش گرفتار گردید و مصلوب شد. خداوند در قرآن در آیات ۴۵ تا ۵۹ از سوره آل عمران در مورد شخصیت حضرت مسیح (ع) سخن گفته است. خداوند درباره نجات عیسی مسیح (ع) از دست یهودیان و کافران که قصد دستگیری او را داشتند چنین می‌فرماید: «إِذ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْهَبْ إِلَى الَّذِينَ كَفَرُوا وَاخْبُرْهُمْ بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَافِرُونَ» (آل عمران: ۵۵). «

به یاد آر آن زمان را که خدای تعالی گفت: ای عیسی، من تو را خواهم گرفت و به سوی خود بالا خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند، پاک خواهم کرد و پیروان را بر کسانی که کافر شدند تا قیامت برتری می‌دهم. آنگاه برگشتان به سوی من است و من بین شما در آنچه اختلاف می‌کنید، حکم خواهم کرد». بدون شک و از آنجایی که خاقانی مسلمانی سنی شافعی مذهب بوده و خلیل حاوی نیز پیرو آیین مسیحیت این تفکرات اعتقادی در سراسر ابیات سروده شده آنان به عنوان اصلی ترین وجه افتراق نمایان است.

۱۱- وجوه افتراق و اشتراک مسیحیت در اشعار خلیل حاوی و خاقانی

۱۱-۱- مصلوب شدن مسیح (ع)

۱-۱- حاوی در قصیده «حبّ و جلجله» رنج بر صلیب شدن را آن گونه که در سنت مسیحی است، به استعاره می‌گیرد تا از خلال آن، از حجم رنجی که تجربه وی را در برگرفته، سخن بگوید. وی برای کسانی که دوستشان دارد، مبارزه می‌کند و در این راه از تمام رنج‌ها و دردها فراتر می‌رود تا علاقه شدید خویش را در رویارویی با ستمگران نشان دهد: (الضاوی، ۱۳۸۴: ۳۴)

(كَيْفَ لَا أَنْفَضُ عَنْ صَدْرِي الْجَلَامِيدَ / الْجَلَامِيدَ الثَّقَالَ / كَيْفَ لَا أَصْرَعُ أَوْجَاعِي وَ مَوْتِي / كَيْفَ لَا أَضْرَعُ فِي ذَلِّ وَ صَمْتٍ / رَدْتِي رَبِّي، إِلَى أَرْضِي / أَعِدْنِي لِلْحَيَاةِ. / وَلَيْكِنَ مَا كَانَ، مَا عَانَيْتُ مِنْهَا / مِحْنَةَ الصَّلْبِ وَ أَعْيَادِ الطَّغَاةِ / غَيْرَ أَنِّي سَوْفَ أَلْقَى كُلَّ مَنْ أَحْبَبْتُ / مَنْ لَوْلَا هُمْ مَا كَانَ لِي بَعْثٌ، حَنِينٌ وَ تَمَنِّي... (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۳۲ و ۱۳۳)

(چگونه صخره‌ها را از سینه‌ام نپراکنم/ صخره‌های سخت را/ چگونه دردها و مرگم را بر زمین نکوبم/ چگونه ذلیلانه و خاموش ننالم که:/ ای خدا مرا به سرزمینم بازگردان/ مرا به زندگی بازگردان./ تا باشد آنچه که بود، رنج‌هایی که/ از رنج بر صلیب شدن و جشن ستمگران کشیده‌ام/ اما من بزودی تمام آنان را که دوستشان دارم، ملاقات خواهم کرد/ کسانی که اگر آن‌ها نبودند، دیگر برای من، رستاخیز، اشتیاق و آرزویی نبود...)

حاوی گاه رنج خود از تحمل سختی‌های زمانه را به رنج مسیح (ع) از حمل صلیب سنگین بر شانه‌های نحیفش مانند می‌کند. شب‌هایی سخت که تاریکی، ترس و استبداد، قلب‌ها را می‌آزارد و هراس از شکست و ناکامی، سینه را می‌فشارد. حاوی از سختی‌های روزگار، رنج می‌برد. همان‌گونه که مسیح (ع) از فشار صلیب بر دوش خود رنج می‌برد. تا جایی که سنگینی صلیب مسیح (ع) را بر شانه‌های خود نیز احساس می‌کند: (فی لیالی الضیق و الحرمان / و الريح المدوی فی متاهاتِ الدروب / مَنْ يُقَوِّنَا عَلَى حَمْلِ الصَّلِيبِ مَنْ يَقِينَا سَأَمَ الصَّحْرَاءِ؟) (حاوی، ۱۹۹۳: ۵۲) ادر شب‌های فشار و تشویش و ناکامی / و بادِ مهممه کنان در مسیرهای پیچ در پیچ و بی نشان / چه کسی ما را بر حمل صلیب یاری می‌کند؟! / چه کسی ما را از خستگی صحرا حفظ می‌کند؟]

اما در قیاس با این تفکر خلیل الحاوی دکتر سجادی چنین می‌گوید: «خاقانی دیندار متعصبی است و به همه اصول و قواعد شرع مقدس اسلام ایمان و اعتقاد دارد.» (سجادی، ۱۳۷۷: ص ۱۴) پس اگر تورقی در اشعار خاقانی داشته باشیم خواهیم دید که نه تنها برابر نص صریح قرآن مبین مصلوب شدن مسیح را باور ندارد بلکه در ابیانش عروج مسیح و جایگزین شدن در آسمان چهارم را بصراحت بیان نموده است. چنانکه می‌گوید:

تم چون رشته مریم دوتا است دلم، چون سوزن عیسی است یکتا (کزازی، ۱۳۷۸: ص ۶۵)

در این بیت به سوزن عیسی سوزنی است که عیسی هنگام فرا رفتن در آسمان‌ها به همراه داشت و چون آن را نشانه تعلقات دنیوی و جهان خاکی دانستند در همان جایگاه ماندگار شد.

در جای دیگری آمده است: «خاقانی به مصلوب شدن عیسی معتقد نیست و مطابق تعالیم اسلام می‌گوید مسیح در آخرالزمان برای یاری رساندن به موعود منتظر و برچیدن ظلم و ستم از روی زمین از آسمان چهارم طهور خواهد کرد.» (امیری امرایی، ش ۲۷۵: ص ۵۰) خاقانی در اشعارش این گونه اشاره می‌نماید:

جان در کنف شاهست، از حادثه نهراسد عیسی ز بر چرخ است از دار نیندیشد (همان: ص ۵۰۱)

عیسی از چرخ فرود آید و ادریس ز خلد کاین دو را زله ز خوان پایه طلاها بینند (همان: ص ۹۹)

و یا این بیت:

کشتی ما در گذشتن خواست از گیتی؛ ولی هفته ای هم سوزن عیسیش لنگر ساختیم (همان)

و نیز در این بیت باز اشاره ظریفی به سوزن عیسی دارد:

بر کوردلان، سوزن عیسی نسپارم، بر پرده داران، رشته مریم نفروشم (همان)

و یا در این بیت که با کنایه ای زیبا مکان خانه مسیح را که آسمان چهارم است و نشان از اعتقادش دارد را به تمامی عرضه می‌کند. ذکر این نکته ضروری است که خاقانی آسمان چهارم را خانه خورشید می‌داند و در اکثر ابیانش این همنشینی عیسی و خورشید را به زیبایی نگارگری کرده است:

آن آتشین صلیب، در آن خانه مسیح بر خاک مرده، باد مسیحا برافکند (همان: ص ۲۳۷)

و در بیت زیر که با تشبیهی رسا مسیح را نگهبان کعبه و طارم پیروزه استعاره را آسمان گرفته تا بار دیگر هم خانه شدن عیسی و خورشید را در آسمان چهارم یادآور شود:

بل، حارسی است، بام و در کعبه را مسیح؛ زآن است، فوق طارم پیروزه منظرش (همان: ص ۳۲۷)

گرچه عیسی وار از اینجا بار سوزن برده ام گنج قارون بین کز آنجا سوزیان آورده ام (همان: ص ۳۷۲)

۲-۱۱-دنیای مادی

خلیل الحاوی از سراب دنیا و ظواهر فریبنده‌ای که همراه با پیدایش تمدن مادی در جامعه، بر دیده ملت، پرده‌ای از ابهام و دروغ می‌افکنند، می‌رنجد. گویی کفر به آسانی در میان مردم جولان می‌دهد و بدی‌ها، ظلمت و سیاهی را به ارمغان می‌آورند. پس وی بار دیگر خود را همچون مسیح (ع) می‌داند که صلیب سهمگین، شانه‌هایش را می‌آزارد، برای همین می‌سراید: (فی هنیهات یهون الکفر فیها / من یقوینا علی حمل الصلیب / کیف ننجو من غوایات الذنوب و الجریمه؟) (همان: ۵۴). آدر زمان‌های کوتاهی که کفر در آن‌ها آسان می‌شود/ چه کسی ما را بر حمل صلیب نیرو می‌دهد و یاری می‌کند؟/ چگونه از لغزش گناهان و جنایات نجات می‌یابیم؟]

اما نگاه خاقانی شروانی به دنیا و ظواهر فریبنده اش تصویری دیگرگونه است. او خود را برخلاف خلیل الحاوی مسیح نمی‌پندارد زیرا «او شاعری بسیار حساس و زود رنج بوده که حوادث و وقایع روزگار، وی را سخت تحت تأثیر قرار می‌داد تا آنجا که در تمام قصایدش از بی وفایی مردم و بد روزگار شکوه می‌کند. چون او هم رنج زندان و هم ماتم از دست دادن عزیزان خود را دیده و همین امر باعث شده که او مراثی را بسراید که اشعار مراثی او واقعاً ساده و از دل بر آمده و نشان دهنده احساسات درونی او می‌باشد.» (سجادی، ۱۳۷۷: ص ۱۵) هرچند در برخی اشعار خاقانی تضاد افکار و اندیشه‌ها دیده می‌شود اما در خصوص مسایل دنیوی از اهل زمان و زمانه، مادیات، دوستان ناهل و بی وفا شاکی است و می‌گوید:

تا جهان است از جهان اهل وفایی برنخاست نیک عهدی برنیامد آشنایی برنخاست (همان: ص ۱۵)

و یا این ابیات که انسان را طفلی وابسته به دنیا می‌داند و مرد شدن او را ترک از دنیای مادی می‌داند و با زبانی ظریف از انسان فانی می‌خواهد که قبل از مردن روح معنوی را از جسم مادی جدا کرده باشد زیرا توانایی انسان برای رهایی از رنج و عذاب در این دنیاست و با مرگ دیگر کاری از انسان مادی و خاکی بر نمی‌آید:

طفلی هنوز بسته گهواره فنا مرد آن زمان شوی که شوی از همه جدا

جهدی بکن که زلزله صور در رسد شاه دل تو کرده بود کاخ را رها

اکنون دوا طلب که مسیح تو بر زمی است کانگه که رفت سوی فلک فوت شد دوا (همان: صص ۲-۱)

خاقانی نیز پس از دیدن رنج و عذاب در دنیای فانی با زبانی دیگر آزاری را که از مردمان زمانه اش می‌بیند ترسیم می‌کند و آنها را آدم‌های بی ذوق و فسرده می‌خواند:

مگر به ساحت گیتی نماند بوی وفا که هیچ انس نیامد ز هیچ انس مرا

فسردگان را همدم چگونه برسازم؟ فسردگان ز کجا و دم صفا ز کجا! (همان: ص ۵)

۳-۱۱-شکنجه و زندان

حاوی در قصیده «العازر عام ۱۹۶۲» لذت جلاد را از شکنجه مسیح (ع) توصیف می‌کند؛ و جسم مسیح (ع) را به تصویر می‌کشد که با تازیانه و آهن داغ شده، سرخ و کیود گشته است؛ اما در واقع مراد شاعر از جلاد، عاملان استبداد و ظالمان و

مزدوران بی‌ایمان است و مسیح (ع) در اینجا نمایانگر شخصیت شاعر و افراد هم عقیده با اوست که از بحران حاکم بر جامعه در عذابی طاقت فرسا به سر می‌برند: (لذة الجلاد تنصبُ على الكأس / متى ما طالعته من خبايا / الكأس أشباح الجريمَة: / جسد رصَّعه السوطُ و مُحَمَّر الحديد / بالورود السود و الحمر / و غدران الصديد) (همان: ۳۷۵ و ۳۷۶). لذت جلاد بر جام جاری و روان (سرازیر) می‌شود. هر زمان که شبح‌های جنایت از نهانگاه جام به او بنگرد: / جسدی که تازیانه و آهن داغ شده، آن را زینت داده است. / با گل‌های سیاه و سرخ / و برکه‌ها و نهرهای جراحی‌ها].

خلیل حاوی، این‌گونه غم و رنج خود را از اوضاع موجود در جامعه‌اش به تصویر می‌کشد. شفیعی کدکنی در کتاب (شعر معاصر عرب) درباره‌ی جلوه‌گر شدن اندوه و عذاب حاوی در شعرش چنین می‌گوید: «شعرش به اعتبار محتوا، تصویرگر اضطراب‌های انسان عصر ماست که هیچ دستاویزی برای چنگ زدن در آن نمی‌یابد و همواره سقوطی مستمر و دائمی را در خویش تجربه و احساس می‌کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۴۹)

اما خاقانی رنج‌ها و شکنجه‌هایش در زندان شاه که به دلیل کدورت حادث شده است را با زبانی آتشین و نالیدن از فلک و زمانه چنین آغاز می‌کند:

فلک کژ رو تر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا

نه روح الله بر این دیر است چون شد چنین دجال فعل این دیر مینا (سجادی، ۱۳۷۷: ص ۶)

و یا:

صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من

مجلس غم ساخته است و من چو بید سوخته تا به من راوق کند مژگان می پالای من

آتشین آب از خوی خونین برانم تا به کعب کاسیاسنگ است بر پای زمین پیمای من (همان: ص ۷۵)

خاقانی گرفتاری و رنج خود را در قیاس با گرفتاری و رنج مسیح همسو می‌داند و چنین می‌سراید که چرا باید همانطور که مسیح در آسمان چهارم گرفتار شده است من نیز در زندان شاه در بند و اسیر باشم:

من اینجا پایبست رشته مانده چو عیسی پایبست سوزن آنجا

به من نامشفقند آبی علوی پو عیسی ز آن ابا کردم ز آبا (همان منبع)

خاقانی که در سرودن اشعار هجویه هم تبحر خاصی دارد، نه در قالب هجو اما با اندکی مسامحه دشمنان و کسانی که او را می‌آزارند یهودی می‌داند و به همین خاطر می‌گوید همچون مسیح از طعنه زدن آنها می‌ترسم و در گیر و دارد جنگ افکارش با خو واگویم می‌کند که از دست دشمن و بدخواه داخلی که او را آزار می‌دهند به دامن فردی خارجی و غیر هم کیش پناه ببرم:

مرا مشت یهودی فعل خصمند چو عیسی ترم از طعن مفاجاه

چه فرمایی که از ظلم یهودی گریزم در در دیر سکوبا

چه گویی؟ کاستان کفر جویم نجویم در ره دین صدر والا؟ (همان: ص ۹)

و یا در جای دیگری رنج و عذاب خود را از دانایی و علمش می‌داند:

قلم بخت من شکسته سر است موی در سر ز طالع هنر است

نقش امید چون توان بست قلمی کز دلم شکسته تر است

دیده دارد سپید و بخت سیاه آن سپید آفت سیاه سر است (همان: ص ۲۳)

۴-۱۱-معجزات مسیح (ع)

خلیل حاوی در باب معجزات به مسیح (ع) نگاهی ویژه دارد، نگاهی مردم دوست که بخاطر مردمانش هر گونه سختی را به جان می خرد تا کمک کار و مدد رسان آنان باشد. «حاوی در اشعاری چند به معجزات مسیح (ع) اشاره کرده و آن‌ها را نماد گونه به کار می‌گیرد. یکی از این اشعار، قصیده «سدوم» است. سدوم یکی از شهرهای قوم لوط بود که در آن بیماری انحراف جنسی، شایع گشته بود و خداوند آن را بنا به روایت قرآن ویران کرده است: -فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا غَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنصُودٍ- (هود: ۸۲). به گفته مفسران، مهم‌ترین شهری که ویران شد سدوم بود. خلیل حاوی، داستان نابودی سدوم را مطرح می‌سازد و از فضای غم‌آلودی سخن می‌گوید که قبل از ویرانی با عناصر ترس و انتظار همراه بود و به نزدیک شدن وقوع مصیبت معاصر، اشاره دارد.»: (هادی و مولودی، ۱۳۸۴: ۶۲) تا جایی که می‌گوید: «كَانَ صَبْحاً شَاحِباً / أَتَعَسَ مِنْ لَيْلٍ حَزِينٍ / كَانِ فِي الْأَفَاقِ وَ الْأَرْضِ سَكُونٌ / ثُمَّ صَاحَتْ بَوْمَةٌ هَاجَتْ خَفَافِيْشَ / دَجَا الْأَفَقَ أَكْفَهْرًا.» (حاوی، ۱۹۹۳: ۸۱). اصبحی رنگ پریده بود/ نگون بخت تر از شبی غم‌آلود/ در افقها و زمین، سکوت و سکون بود/ آنگاه جغدی بانگ بر آورد و خفاشهایی به پرواز در آمدند/ و افق تیره و تار گشت.].

خلیل حاوی منتظر معجزه عیسی مسیح (ع)، است و از بن دندان به آن ایمان دارد. معجزه‌ای که می‌تواند نور و روشنایی را جایگزین سیاهی و تاریکی گرداند. « آنجاست که وی در برابر خداوند می‌نالد تا دعایش را اجابت نماید و سرسبزی و حاصل‌خیزی را به سرزمین معاصر سدوم- پس از عقب نشینی ظلمت و انحراف- بازگرداند» (هادی و مولودی، ۱۳۸۵: ص ۱۴) پس با این تفکرات چنین می‌سراید: (باسمِ هَذَا الصَّبْحِ فِي صَنِينَ / وَ الْعُتْمَةَ خَلْفِي وَ جَحِيمَ الذِّكْرِيَاتِ / لِيَحُلَّ الْخَصْبُ وَ لِنَجْرِ الْيَنَابِيْعِ) (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۶۰). [به نام این سپیده در صنین/ ظلمت و دوزخِ خاطرات پشت سرم/ باید حاصل‌خیزی جایگزین شود و باید چشمه‌ها جاری گردند].

در نگاه خلیل حاوی، عیسی مسیح (ع) معجزات و اعمال خارق‌العاده‌ای دارد که زنده کردن العازر، برتر از همه آنها می‌داند. العازر شخصیتی بود که مسیح (ع) او را پس از مرگ، بنا به خواست اقوامش زنده کرد. «خلیل حاوی گاه در اشعار خود، از داستان العازر، بهره می‌جوید و از معجزه مسیح درباره وی (العازر) سخن می‌گوید. خلیل حاوی، شخصیت العازر را در اشعار خود واژگونه به کار گرفت و او را نماد خیزش و رستاخیز دروغین به حساب آورد.» (هادی و مولوی، ۱۳۸۴: ص ۱۲) در آغاز این داستان نخست العازر به عنوان منکر زندگی و مصرّ بر ماندن در قبر و دور از تمام عناصر و انگیزه‌هایی جلوه می‌کند که به جسمش اجازه می‌دهد تا به گونه‌ای از حیات، بدل گردد: (لَفَّ جَسْمِي، لُقَّةً، حَنْطَةً وَ اطْمَرَةً/ بَكْلَسٍ مَالِحٍ، صَخْرٍ مِنَ الْكَبْرِيتِ/ فَحَمِّ حَجْرِي) (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۴۱). [پیکرم را کفن کن، کفنش کن، حنوطش نما / و زیر خاک به وسیله آهکی شور، صخره‌ای از کبریت/ و زغال سنگ پنهان کن]. «علی رغم وجود انگیزه‌های کافی که العازر را به خیزش و بازگشت مجدد به زندگی تشویق می‌نماید، تنها شهوت مرگ غالب می‌شود و خیزش دوباره غیر ممکن به نظر می‌رسد» (هادی و مولودی، ۱۳۸۴: ص ۱۵). شاید این گونه بتوان گفت که دلایل این رستاخیز معجزه‌ای «مردمانی هستند که چرخ آتش آن‌ها را له می‌سازد و ننگی که دامنگیر امت گشته و نیازمند کسی است تا آن را بزدايد و حاوی از آن به همسر منتظری تعبیر می‌کند که منتظر بازگشت العازر است تا وی را از آن مصیبت نجات دهد. حاوی از رستاخیز دوباره امت عربی نا امید است و آن را امری غیر ممکن می‌داند.» (الضواي، ۱۳۸۴: ۹۵) برای همین حاوی با حالتی استفهامی می‌گوید: (صَلَوَاتُ الْحَبِّ وَ الْفَصْحِ الْمَغْنِيِّ / فِي دَمُوعِ النَّاصِرِي / أَتَرَى تَبَعْتُ مَيْتًا / حَجَرَتَهُ شَهْوَةً الْمَوْتِ / تُرَى هَلْ تَسْتَطِيعُ / أَنْ تَزِيحَ الصَّخْرَ عَنِّي / وَ الظَّلَامَ الْيَابِسَ الْمَرْكُومَ / فِي

القبر المنیع) (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۴۱ و ۳۴۲). [درودهای عشق و عید پاک آوازه خوان/ در اشک‌های مسیح/ آیا می‌پنداری که مرده‌ای را که شهوت مرگ مانعش گشته، زنده نماید؟/ آیا می‌تواند صخره و تاریکی خشک انباشته شده/ در قبر استوار و محکم را، از من به کناری نهد؟].

از آنجایی که داستان العازر نمادی برای رستاخیز و زندگی پس از مرگ، است. « این قصیده یکی از اسطوره‌های مرگ و رستاخیز است که از رنج خلیل حاوی در برابر مسأله تمدن عربی تولد یافته است و در واقع محصول تجربه درونی شاعر و الگوی مرگ و رستاخیز نهفته در ناخودآگاه انسان است. ناکامی پیاپی اعراب، درست مانند شکست‌ها و ناکامی‌های دردآور العازر است.» (هادی و مولودی، ۱۳۸۴: ص ۱۳) پس این گونه می‌گوید: «عَادَ مَغْلُوبًا جَرِيحًا لَنْ يَطِيبَ/ وَ مَدَى كَفِيهِ أَشْلَاءٌ مِنْ الْحَقِّ/ مَدَى جِبْهَتِهِ أَشْلَاءٌ غَارٍ.» (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۵۴). [شکست خورده و مجروح و ناخوشایند بازگشت،/ در حالی که پهنای کف دستانش پاره‌هایی از حق بود/ و مسیر پیشانیش پاره‌های غاری] بنابراین داستان زنده گشتن العازر توسط مسیح (ع) در شعر حاوی، نمادی است از انسانی که همچنان دلبسته آن مرگ و جمودی است که سال‌های سال گریبانش را گرفته و می‌خواهد از این جمود مرگ آور رهایی یابد.

اما نگاه خاقانی شروانی به معجزات مسیح همان بیان صریح قرآن و دین اسلام در خصوص آیین مسیحیت و مسیح به عنوان پیامبری دارای شریعت و کتاب مقدس است. دکتر سجادی می‌گوید: «خاقانی تنها شاعری است که از اصطلاحات آیین مسیح، به کمال در شعرش استفاده می‌کند.» (ماهیار، ۱۳۷۶: ص ۲۳) خاقانی در قصیده ترساییه چنان از اصطلاحات آیین مسیحیت در اشعارش به زیبایی استفاده می‌کند که تحسین همگان را برمی‌انگیزد:

به روح القدس و نفع روح و مریم به انجیل و حواری و مسیحا

به ناقوس و به زار و به قندیل به یوحنا و شماس و بحیرا

به تثلیث بروج و ماه و انجم به تربیع و به تسدیس ثلاثا (سجادی، ۱۳۷۷: ص ۱۱)

خاقانی در بحث معجزات مسیح همانند بینا کردن افراد کور و زنده کردن مردگان توسط وی با اذن خداوند نیز اشعاری درخور و شایسته دارد:

چرا عیسی طیب مرغ خود نیست؟ که اکمه را تواند کرد بینا (همان: ص ۷)

و یا از سخن گفتن مسیح در گهواره به عنوان اولین معجزه برای پاکي و منزّه بودن مریم و روزه داشت مریم مقدس چنین می‌گوید:

چه بود آن نطق عیسی وقت میلاد چه بود آن صوم مریم گاه اصغا (ماهیار، ۱۳۷۶: ص ۳۵)

همچنین در خصوص زنده کردن مردگان (عازر) و روح دمیدن در مرغی که از گل ساخته چنین گفته است:

چگونه ساخت از گل مرغ عیسی چگونه کرد شخص عازر احیا (همان: ص ۳۶)

و یا در بیت دیگری از دم مسیحایی می‌گوید:

صبح وارم کآفتابی در نهان آورده ام آفتابم کز دم عیسی نشان آورده ام (همان: ص ۱۰۹)

و یا این بیت که تلمیحی ظریف به داستان معجزات بارور شدن درخت نخلی که مریم در پناه آن وضع حمل کرد و یا زنده شدن عازر یا لازاروس سه روز پس از مرگ دارد:

من نخلم و تو مریم، من عازرم تو عیسی، نخل از تو گشت تازه، جان از تو یافت عازر (کزازی، ۱۳۸۴: ص ۳۰۶)

عازر ثانی منم، یافته از وی حیات عیسی دلها وی است؛ داده تنم را شفا

زنده کردم سخن؛ ار شاکر من شد، چه عجب که ز عازر صفت شکر مسیحا شنوند (همان: ص ۷۲)

یا این ابیات:

زبان بسته به مدح محمد آرد نطق که نخل خشک پی مریم آورد خرما (سجادی، ۱۳۷۴: ص ۱۳)

خاصگان مریم از نخل کهن خرمای نو خورده اند و بر جهودان استخوان افشانده اند (همان: ص ۱۰۹)

با مریم، نخل خرمای خشک بفشانند خرمای تر از میان فرو ریخت (همان: ص ۵۰۷)

و از دیگر معجزاتی که خاقانی از یاد کرده است رنگریزی مسیح بود به این صورت که از خم یکرنگ پارچه های رنگارنگ بیرون می آورد:

آری در آن دکان که مسیح است رنگرز زرنیخ و نیل را نتوان داد دستگاه (همان: ص ۹۱۹)

عیسی به حکم رنگریزی بر مصیبتش نزدیک آفتاب لباس سیاه برد (همان: ص ۸۷۱)

بر طرف لب تو جان عیسی از نیل و بقم دکان نهاده (همان: ص ۶۶۳)

عیسی ام رنگ به معجز سازم بقم و نیل به دکان چه کنم (همان: ص ۲۵۳)

خاقانی از دیگر اشارات طریفی که به آیین مسیحیت داشته است، اشاره به بیت المقدس است. این قبله نخستین مسلمین در شعر خاقانی دارای تقدس و احترام ویژه است:

به بوی نفس مکن جان که بهر گردن خوک کسی نبرد زنجیر مسجد الاقصی (همان: ص ۷)

خود سپاه پیل در بیت الحرام گویی منه خود قطار خوک در بیت المقدس گو میا (همان: ص ۲۲)

۵-۱۱- مرگ و رستاخیز

بر اساس نص صریح قرآن و ادیان آسمانی مرگ پایان حیات نیست و در پس این مرگ مادی رستاخیز و موعودی هست که خداوند وعده داده است و بهمین دلیل خداوند متعال به هنگام مرگ، جان انسان را می گیرد. چنان که می فرماید:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ» (زمر: ۴۲).

[خداوند، جانها را در حین مرگ و به هنگام خوابشان می گیرد. آنکه موتش فرا رسیده، نگاه می دارد و آن دیگری را به سوی بدن می فرستد].

اگر بدرستی در آیه فوق تعمق شود، معلوم می‌شود که «توفی به معنای موت نیامده، بلکه به معنای گرفتن و حفظ کردن آمده و این مفهوم، هم بر موت انطباق دارد و هم بر نوم و هم بر مصداق یا مصادیقی دیگر.» (بهشتی، ۱۳۷۳: ص ۲۹۹). با توجه به شواهد قرآنی، معلوم می‌شود که «توفی عیسی بن مریم (ع) به معنای مرگ او نیست. بلکه توفی به معنای گرفتن و نگهداشتن است.» (همان: ۳۰۱). بنا بر آنچه گفته شد و بر طبق اعتقاد مسلمانان، مسیح (ع) هرگز به صلیب کشیده نشد و نمرده است بلکه به امر خداوندگار در آسمان چهارم سکنی دارد. «مرگ مسیح (ع) در شعر حاوی به معنای شکست در برابر جور زمانه است. حاوی مرگ آمال و آرزوهای خویش، مرگ امید به خیزش و مرگ و نابودی کوشش‌های هموطنانش را به زیبایی در قالب مرگ مسیح پاک (ع)، به تصویر می‌کشد. مرگی که در مرحله‌ای دیگر از شعر او، به تولدی دوباره مبدل می‌شود؛ اما پیش از آن و در بحبوحه فاجعه و نیستی، بسی حزن آلود و دردآور است. حاوی در قصیده «فی جوف الحوت» با بیان لغاتی چون جَلَاد و تازیانه خونین، مرگ رنج آور مسیح (ع) را پس از شکنجه شدید، به یاد می‌آورد و اکنون، در اینجا شاعر از مرگ آرمانهای والايش، آنقدر محزون و ناامید است که وجود خود و هم‌اندیشانش را تحت فشارِ مرگبارِ تازیانه جَلَادی سنگدل احساس می‌کند.» (هادی و مولوی، ۱۳۸۴: ص ۱۷) همان جَلَادِ خونخواری که مسیح بی گناه را به قتل رساند، اکنون تازیانه مرگ آلودش را بر ستم‌دیدگان می‌گوید:

«وَمَتَى يُمَهِّلُنَا الْجَلَادُ وَ السَّوْطُ الْمُدْمَى؟ / فنموت / بین أیدِ حانیاتٍ / فی سکوتٍ / فی سکوت.» (حاوی، ۱۹۹۳: ۹۳) [و چه زمانی جَلَاد و تازیانه خونین به ما مهلت می‌دهند و رهایمان می‌کنند؟ / تا بمیریم / میان دست‌های خمیده / در سکوت، در سکوت.]

الحاوی در قصیده «بعد الجلید»، مرگ در اجزای ریز و درشتِ طبیعتِ عظیم را به تصویر می‌کشد. مرگی تدریجی و سرد که همه جا را می‌پوشاند و دستان سردش را بر اندام زمین می‌کشد:

«عندما ماتت عروقُ الأرضِ / فی عصرِ الجلیدِ / مات فینا کلُّ عِرْقٍ / یبست أعضاؤنا لحمًا قدید غبثاً کُنَّا نصدُّ الریحَ / و اللیلَ الحزینا / و نداری رعشةً / مقطوعةً الأنفاسِ فینا، / رعشةً الموتِ الأكید.» (همان: ۱۱۷ و ۱۱۸).

[هنگامی که ریشه‌های زمین در عصرِ یخبندان مُرد / در ما تمام ریشه‌ها و اصل‌ها نابود شد / اندام‌های ما همچون گوشتی قطعه قطعه شده، خشکید / بیهوده مانع باد و شب اندوهگین می‌شدیم / و با لرزه‌های نفس بریده درون خود را مداوا می‌کردیم، / لرزه مرگ حتمی.]

سایه دهشتناک مرگ بر همه جا، گسترده شده است. سعی حاوی برای ماندن در برابر باد سرد و یخ زده که امواج یخی را در شب‌های تاریک و غمگین منتشر می‌کند، با شکست مواجه شده است و این گونه در ادامه همان قصیده می‌گوید:

«فی خلایا العظم، فی سرِّ الخلیا / فی لهاثِ الشمسِ، فی صحو المرایا / فی صریرِ البابِ، فی أقبیةِ العَلَّةِ، / فی الخمره، فی ما ترشحُ الجدرانُ / من ماء الصدید / رعشةً الموتِ الأكید.» (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۱۸ و ۱۱۹).

[در سلولهای استخوان، در نهان و درون سلولها / در نفس بریدگی خورشید، در روشنی آینه‌ها / در غُرْ غُرْ (سایش) در، در سردابِ محصول / در شراب، در آنچه دیوارها از آب چرک و جراحت تراوش می‌کنند، / لرزه مرگ حتمی.]

و اینجاست که آثار حیات به ممت مبدل می‌شوند و همه چیز رو به جمود پیش می‌رود. حتی حرارت کره اغبر نیز، به سردی می‌گراید و همراه با آن، تمام تابندگی و درخشش و تمام جنبش‌ها، از بین می‌رود. «حاوی، مرگی درد آور را توصیف می‌کند که تمام کائنات را در برمی‌گیرد و این همان مرگ تموز است. حاوی، تموز را برابر و همسنگ با مسیح (ع) می‌داند. مسیح جان بخش که منجی بشریت است و در زمان مرگ و غیابش همه چیز ویران است و در مسیر نیستی حرکت می‌کند. مرگ طبیعت

در شعر حاوی، همان مرگ تموز و بالطبع مرگ مسیح رهایی بخش است و این مرگ، نمادی از شکست آمال و آرزوهای شاعر است. شکستی سخت و سهمگین که شاعر در زیر فشار رنج آور آن، شانه خم می‌کند.» (هادی و مولودی، ۱۳۸۴: ص ۱۸)

در سوی دیگر این مقال و پژوهش خاقانی نیز از مرگ و رستاخیر می‌سراید، از فانی بودن انسان فانی و از رستن از زندگی نباتی. «خاقانی بی‌اعتنا به امور دنیوی برای افکار و اندیشه‌ای بکر خود ترکیبات و تعبیرات مخصوصی ساخته که در شعر دیگران دیده نمی‌شود.» (سجادی، ۱۳۷۷: ص ۱۹)

خاقانی سرانجام همه را مرگ و نیستی و فنا می‌داند و برای این مضمون این‌گونه اشاره به اسکندر فاتح جهان دارد:

آخر، نه بر سکندر شد تخته پوش عالم؟ بی‌بار ماند تختش، در تخت بار ششتر؟ (همان: ص ۵۵)

و یا در این بیت از خاکی و فانی بودن انسان نالیده و حتی اشاره کرده به اینکه ابلیس به این دلیل که انسان خاکی و فانی است او را سجده نکرده است:

جز حادثات حاصل این تنگنای چیست ای تنگ حوصله، چه کنی تنگنای خاک؟

هرگز وفا زعالم خاکی نیافت کس حق بود دیو را که نشد آشنای خاک (سجادی، ۱۳۷۳: ص ۵۶)

و در این ابیات از ناپایداری عمر می‌گوید و از مرگ که نهایتاً انسان را در می‌یابد:

بنیاد عمر بر یخ و من بر اساس عمر روزی هزار قصر مهیا برآورم (همان: ص ۶۱)

های خاقانی، بنای عمر بر یخ کرده اند زاو فقع مگشای چون محکم نخواهی یافتن (همان: ص ۲۴۳)

مرگ و نیستی مفهومی دور از ذهن برای خاقانی نیست. او بار مرگ عزیزانش هر بار مرثی سوغوارانه‌ای گفته که نشان از عمق درد و رنج او دارد:

گر به قدر سوزش دل من بگریستی بر دل من مرغ و ماهی تن به تن بگریستی

صد هزاران دیده بایستی دل ریش مرا تا به هریک خویشتن بر خویشتن بگریستی (همان: ص ۱۰۸)

۱۲- نتیجه‌گیری

آیین مسیحیت به عنوان یکی از ادیان بزرگ جهان که پیروان زیادی دارد با آیین میتراپیسم یا مهری ایران زمین قرابت‌های فراوانی دارد. نزدیکی، رفت آمد و داد و ستد ایرانیان به اروپای غربی باعث آشنایی به رسوم و مراسم مذهبی آنان شده است. با این پیش‌درآمد در خصوص نتایج حاصله از این پژوهش باید گفت:

۱- الحاوی شاعر نماد و رمز و اسطوره است. مسیح در اشعار خلیل الحاوی، جایگاهی اسطوره‌ای دارد. اسطوره‌ای روح افزای که تمام توان خود را برای سازندگی جامعه‌ای نوین و بر اساس همزیستی مسالمت‌آمیز بنیان می‌نهد. نگاه الحاوی به مسیح و مسیحیت نگاهی نمادین است. نمادی که در آن آزادی، برابری و مساوات زیرساخت بنیادین آن است. مسیح در اشعار این فیلسوف شاعر سمبل قهرمانی که که منادی آزادی از قیود مادی است. الحاوی خلاقانه و به دور از هر گونه تعصب مسیحیت را و مسیح را نماد رستگاری می‌داند و با رنج مسیح درد می‌کشد و با شادی‌های خوشحال و مسرور می‌گردد. خلیل الحاوی با

زبان و ساختار شعری خود، سعی بر ترسیم مسیری دارد که آرزوهایی دور و دراز زندگی پر فراز نشیبش را به اشعارش پیوند زده و به سوی رؤیای مطلوب خود می کشاند.

۲- خاقانی، شاعر کنایه و استعاره است و خصوصیت شعرش پیچیدگی و دشوارگویی است اما به دلیل احاطه اش بر علوم و فنون بسیار است که این سخت‌گویی، اساس سبک شعری‌اش گشته است. مادر خاقانی مسیحی بوده و همین وابستگی او را به فرهنگ و اساطیر مسیحیت، علاوه بر اسلام، چیره و آگاه نموده است. حضرت مسیح در باور ما مسلمانان وقتی به صلیب کشیده می‌شود، به اراده‌ی خداوند، به آسمان عروج می‌کند، اما به این دلیل که از امور مادی، سوزنی همراه دارد یعنی یک سوزن ندانسته در جیب داشته، در صورتی که شرط این بوده که هیچ چیزی از مادیات همراه نداشته باشد، در آسمان چهارم می‌ماند. تعبیر بسیار جذابی است که تا همه‌ی مادیات را دور نریزی، به خداوند نخواهی رسید، حتی اگر این وابستگی به مادیات در حد رفع نیازت از یک سوزن باشد. او همچنان بر روی اصول و قواعد دین خود به مسیح می‌نگرد و در ابیاتش از اصطلاحات آیین مسیحیت برای زیبایی شعرش استفاده می‌کند. در سراسر اشعار خاقانی مسیح و مسیحیان در تقابل با یهود هستند که شاید به تهمت‌ها و آزارهای یهودیان نسبت به حضرت مریم است.

۳- الحاوی به مسیح بصورت قهرمان می‌نگرد اما خاقانی نگاهش به مسیح پیامبری است که دارای پیروان زیادی است اما دین خود را اکمل ادیان می‌داند. الحاوی در اشعارش فلسفی برخورد می‌کند اما خاقانی از اصطلاحات آیین مسیحیت برای خلق و ابداع تعبیرات شعری و زیبایی شناسی شعر فارسی استفاده می‌کند تا شعرش دشواریاب و پیچیده نشان دهد. نکته مهم اینکه درست است هر دو شاعر در موارد بسیاری به آیین مسیحیت و مسیح پرداخته‌اند اما مسیر دو شاعر کاملاً متفاوت و در دو دنیای دیگر است. در افکار الحاوی ستیز گذشته مسیح و مسیحیان تا زمان کنونی ادامه داشته و با حمله اسراییل به اعراب برایش تجدید می‌شود اما خاقانی در یک مسیر طولی همواره از دشمنی یهودیان حرف به میان آورده است. الحاوی با تصویرگرایی دقیق و انتزاعی، خلق استعاره‌ها و تعابیر نو از شخصیت مسیح برای ترویج افکارش استفاده نموده است. نقطه اوج اشتراک دو شاعر اینجاست که هر دو زندگی و هویت خویش را در شعر جستجو می‌کردند و مضامین را از عناصر زیبایی شناسانه جدا نمی‌دانستند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. آریان، قمر، (۱۳۷۸)، چهره مسیح در ادب فارسی، چاپ دوم، نشر سخن: تهران.
۳. اته، هرمان، (۱۳۵۶)، تاریخ ادب فارسی، ترجمه رضازاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب: تهران.
۴. اسوار، موسی، (۱۳۹۱)، از سرود باران تا مزامیر گل سرخ، چاپ دوم، انتشارات سخن: تهران.
۵. الحاوی، خلیل، (۱۹۷۲)، دیوان خلیل الحاوی، نشر دار العوده: بیروت.
۶. الحاوی، خلیل، (۱۹۹۳) الأعمال الشعریة الكاملة، نشر دار العوده: بیروت.
۷. الحاوی، ایلینا، (۱۹۸۳)، الرمزیة و السریالیة فی الشعر العربی و العربی، نشر دار الثقافة: بیروت.
۸. الضاوی، أحمد عرفات، (۱۳۸۴) کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه سید حسین سیدی، دانشگاه فردوسی: مشهد.
۹. امیری امرایی، ترجم، (۱۳۸۶)، آیین مسیحیت در دیوان خاقانی، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۲۵۷.
۱۰. جحا، میثابیل خلیل، بی تا، الشعر العربی الحدیث من احمد شوقی الی محمود درویش، نشر دارالعوده: بیروت.
۱۱. حلاوی، یوسف، (۱۹۹۴) الأسطورة فی الشعر العربی المعاصر، دار الآداب، الطبعة الاولى: بیروت.

۱۲. رجایی، نجمه، (۱۳۸۱) اسطوره‌های رهایی، انتشارات دانشگاه فردوسی: مشهد.
۱۳. رجایی، نجمه، (۱۳۸۲)، حکایت سند باد به روایت نای و باد، مجله دانشکده ادبیات، شماره ۱۴۱: مشهد.
۱۴. رضوان، هادی، مولودی، نسرين (۱۳۹۲) بررسی شخصیت مسیح در شعر الحاوی، مجله ادب عربی، دوره پنجم، شماره دوم: دانشگاه تهران.
۱۵. سجادی، سید ضیاءالدین، (۱۳۷۴)، دیوان خاقانی، انتشارات زوار: تهران.
۱۶. سجادی، سید ضیاءالدین، (۱۳۷۷)، شاعر صبح، چاپ چهارم، انتشارات سخن: تهران.
۱۷. سجادی، سید ضیاءالدین، (۱۳۷۳)، گزیده اشعار خاقانی، چاپ هفتم، شرکت سهامی کتاب های جیبی: تهران.
۱۸. سجادی، سید ضیاءالدین، (۱۳۷۴)، فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، انتشارات زوار: تهران.
۱۹. شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۰)، شعر معاصر عرب، چاپ اول، انتشارات سخن: تهران.
۲۰. عرفات الضاوی، احمد، (۱۳۸۴)، کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه سید حسن سیدی، انتشارات دانشگاه فردوسی: مشهد.
۲۱. فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۵۰)، سخن و سخنوران، چاپ دوم، نشر خوارزمی: تهران.
۲۲. کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۵)، گزارش دشواری های دیوان خاقانی، چاپ اول، نشر مرکز: تهران.
۲۳. کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۸)، سراچه آوا و رنگ خاقانی شناسی، چاپ پنجم، نشر سازمان سمت: تهران.
۲۴. ماهیار، عباس، (۱۳۷۶)، گزیده اشعار خاقانی، چاپ پنجم، نشر قطره: تهران.

From Khaqani, the Christian-composer to Khalil Alhawi, the Christianist (A Comparative Study of Christianity in Poems and Thoughts of the Two Poets)

Hamid Reza Zohrei, Nosratolh Ahmadifard

Assistant Professor of Arabic Language and Literature in Azad university of Lorestan- Khoram Abad unit

PhD Candidate of Persian Language and Literature in Azad university of Lorstan-Khoram Abad unit

Abstract

Khaghani is out of the greatest Iranian poets that his poems are rice and famow for arelimary and elites his innovative admirable and sensational poems have made a popular peot of him .his familiarity with his contemporarf science gone his poems a specific kind of flavor. Despite his prefect fawil liarity with holy qureh he was fally talking about saint mary and jasno. Khaghanis relation ship with chaisha made it passible to gat bawch information and became to this knowledge he paid a lof wore attention than athers to the shirstaianity.

And this relation pavrd the why for analyzing his poems with thoseof his cantewporay poets comparatively.

Khalil al-havy is one of at the arab leading poems and existentialist that writlen passionate and influential poems based en his studies in phitosophy.

The philosophr al-havy paid a special attention the Christianity and he thoughtl to jesus as a myth and hero in this mind.and poems he illustrated that in his poems by code. Thnaghout his life al-havy has contemplated and written with innovative thoughts about jesws character in this article the writer poel wihta permission from these poets those two poets viewpoirets and tried to wnite down the similar and different aspectset both poets.

Keywords: Khaqani, Alhawi, literature, religion, christianity.
